

شیخ مویز است کوش کردنی است تا قدرت ایزد سے عیان شود و ثابت
 کرد که دیکلیکه براسے حرمت و منع مسح موزه امام الائمه شیعه قرار میدهد
 مثبت جواز مسح مذکور است با بجملة امام اعظم قوم اول بابی در جواز تقیه و در
 مسح موزه خلاف اکابر از مجتهدین و اصحاب و عوالم احمدیین که فتوی
 بر منع آن بسبب ورود احادیث و اوند منع کرده می فرمایند از خبری است
 عن احمد بن محمد عن ابيه عن الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن
 سعيد عن فضال عن جمال بن عثمان عن محمد بن النعمان عن ابی الورد قال قلت
 لابی جعفر ان اباطیبا حدثنی انه را سے علیاه اراق المسح علی
 الخفین فقال کذب البوطیان اما بلعک قول علی فیکم سبق الكتاب
 الخفین قلت فهل فیها رخصه فقال لا الا من حد و تقیه او یلج نخاف علی رجلیک
 فاما ما رواه الحسين بن سعید عن حماد عن جریر عن زرارة قال قلت له فی
 مسح الخفین تقیه فقال ثلثه لا یلتقی فیہن احد ا شرب السكر مسح الخفین یتعد
 الحج فلا شیء فی البحر الاول بوجه احد یا انه زجر عن نفسه انه لا یتقی فیہ احد او یجوز ان
 یكون انما اجزئ ذلک بعلمه بانه لا یحتاج الی ما یتقی فیہ فی ذلک ولم یقل لا یتقوا
 انتم فیہ احد و هذا وجه ذکره زرارة بن اعین والثانی انیکون اراد الی تقیه
 احد فی الفتی بالیمن من جواز المسح علیها دون الفعل لان ذلک معلوم من
 مذنبه فلا وجه لاستعمال التقیه فیہ والثالث ان یكون اراد الی تقیه احد
 اذا لم یبلغ الخوف علی النفس او المال وان یقع ادنی مشقة احتمله
 وانما یجوز التقیه فی ذلک عند الخوف شدید علی النفس و المال محصل
 مضمونش آنکه متعلم این معلومی گوید بعد اسنادش بسوے ابی و رو که
 گفت رسیدم از امام باقر که البوطیان بمن گفتند که دیدم حضرت امیر را که

بعد از رفتن آب مسح خفین عمل آوردند فرمود دروغ میگوید مگر ترا حدیثشان
 بنیاب نرسیده که سسفت کرد قرآن مجید مسح موزه را پرسیدم که رخصت
 در آن هست فرمود نه مگر به تقیه از دشمن یا خوف از رفتن بر سر و پا و آنچه
 سیدنا سید از جمال از جریر از زراره روایت کرده که گفت پرسیدم از
 امام باقر که تقیه در مسح خفین درست است فرمود در سه چیز تقیه نمیکند خوردن
 مسک و مسح موزه و شستن منافی با خبر اول نیست بجز وجهی آنکه امام حال خود
 را بیان نمود و ممکن است که بعلم لدنی دریافته باشد که حاجت به تقیه
 نخواهد بود و تقیه نمیکند در مسح موزه و این وجه از افاد است
 زراره است دوم آنکه تقیه نمیکند در مسح موزه نه از تکاب آن بزرگ
~~تقیه در آن کرده شود و تمام آنکه هرگاه خوف تابان و مال نمی رسد تقیه نکند~~
 و در ادنی از آن مشقتی کشم و تقیه نمی نمایم و تقیه جایز نیست در مسح موزه
 مگر وقت خوف شدید و تلف جان و مال آنچه بر افاده زراره امام انا
 طائفه داده می شود عیان است و کاسه پس زراره آنچه در دو وجه اخیر
 سبب است نموده بی میان مضمک اطفال است حاجتی برد آن بعد از او که
 حال مسح موزه نمی افتد **ثبوت** عبارت مسائل خلاصه حضرت شیخ
 الشیوخ امامیه که در حقیقت شیخ المغفل لقب اوست بمقتضا
 میعاد باید شنید و عجب قدرت آفریدگار را در ضمن آن جلوه گر باید دید
 عندنا المسح علی الخفین لا یجوز مع الاختیار لانی السفر لانی الخضر و یوندهیب
 الخوارج و البیه ذیب مالک فی روایت ابن ابی ذیب عنه فانه قال البطل
 مالک المسح علی الخفین فی آخر یا مسالی ان قال فی دلائل مذیب اصحابه

ورو سے زرارہ عن ابی جعفر قال سمعتہ یقول حج عمر بن الخطاب اصحاب
 الپنی فقال ما تقولون المسح علی الخفين فقام المیزہ بن شعبہ فقال راستی اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یسح علی الخفين فقال علی قبل المائدہ او بعدہ
 فقال لا اور سے فقال علی سبقت الكتاب انما نزلت المائدہ قبل
 ان یقبض بشہرین او ثلثہ یعنی نزلوا امامہ در مسح موزہ ہمان قرار یافتہ
 کہ خوارج بدان رفتہ اند کہ ہرگز جائز نیست نہ در سفر نہ در اقامت مگر بہ
 تقیہ و کلام این اسے ذیب دلالت بران دادہ کہ امام مالک در آخر عمرش
 بہین مذہب رجوع کردہ و دلیل بر این مذہب آنکہ زرارہ از امام باقر روایت
 کرد کہ می فرمود کہ فاروق اصحاب را جمع کرد پرسید چہ میگوئید میفرمہ بر با
 خاست و گفت کہ حضرت پیغمبر را دیدم کہ مسح موزہ می کرد امیر المؤمنین گفت
 قبل از نزول سورہ مائدہ دیدے یا بعد از ان گفت تا بیچ را باوندارم فرمود
 کہ آیت وضو کہ دو یا سه ماہ از وفات شریف پشتر نازل شد حکم موزہ را منسوخ
 کرد ازین حدیث کہ زرارہ روایت کرد و امام اعظم شیخ استدلال بدان
 نمودند این قدر بارشاد مر تضرع کرم اللہ وجہہ بثلوث رسید کہ مسح
 موزہ بدلیل فعل نبوی سے شریعت محمدیست و تقریر مجتہد فانی در یانی چنانکہ وانی
 دلالت بران دارد کہ قول و فعل امامی دلالت بر اجماع انتمہ بران می کشد
 پس بحدیث مر تضرع کہ امام الائمہ و فعل مصطفوی سے کہ اشرف الانبیاء
 بودند بطریق اولی ثابت شد کہ ثبوت مسح موزہ بحدیث نبوی سے اجماعی
 اہل بیت و اہل سنت ہم در اجماع داخل اند آمدہم رد دعوی نسخ
 پس میگویم کہ اثبات این مدعا از جناب مسح المنعین امام اعظم امامیہ و شیعہ
 او کہ مجتہدین باشند خیلی مستبعد بلکہ از جملہ محالات است زیرا کہ شیخ در کتاب

تهنید سبب این است که در این اثبات حلت متعده کشته چندین ایاوه فرموده
 اند که در هر یک از آنها با جمیع مسلمانان اتفاق است و این است که ان العینی کان قد باجماع
 و نسبت و علم بقره فاطمه علیها السلام و غیره منها بعد ذلک یعنی ان یكون مباحثه علی
 باکانت حتی یفوتوا فیها و لا دلیل فی الشرع بدلیل علی ذلک انتهی و مجتهد در
 فایده اولی از این عبارت است که در توضیح این محل بین الفاظ کرده کافه اهل اسلام
 باجماع خود در این باب اتفاق است و در این است که حضرت سید المرسلین
 و در استیضاح اینها در کتاب سنت فخرالدین راز در تفسیر کبیر
 ذیل از قول اولی است که ما استقم به الاله و الفقوا علی انها کانت
 مباحثه فی ابتداء الاسلام و ان العینی لما قدم مکة فی عمره ثلثی اصحاب
 الرسول طول الثور و نهفقوا کما یستعملون بذه النک و ایضا و لالت می کند
 بین اتفاق و اجماع از جهت سبب مذکور خواهد شد از اقوال و عبارات علما که
 تعلق بمن و اجماع و در کسی را درین باب مجال الکافریت و هر گاه باجماع
 است حلت متعده بی شکی قطع است پس مقتضای استصحاب
 حکم مذکور ثابت خواهد بود و دامیه رافع یقینی آن یافته نشود چه هر حکمیکه بدلیل یقینی
 ثابت گردد و ارتقاء آن هم محتاج بدلیل قطعی میباشد فان الیقین لا یتزلزل
 الا یقین مثل جناسه و دلیل خود در کتاب اصول فقه فریقین مثبت و مبرهن شده
 و اصل عدم نسخ استبراهه ایست که در اثبات خود در خط الفوائد پس الحال بر عهد مخالفین
 که مدعی نسخ اند لازم است که بدلیل مقبول از طرفین زوال و ارتقاء این حکم
 متفق علیه به اثبات رسانند و این هم ذلک انتهی کلامه بعینه و میر
عقد در عالم مخفی نیست که بعد از این تقریرات چه ممکن است که
 اولین و آخرین شیعه نسخ موزه را مدلل کنند یا غسل با مسح رطلین

و مسح خفین مانند حرمت و جلالت متعینا قاضی بیکر است تا آیت وضو
 را ناسخ مسح موزه کمان بر بند فکیف که چهارم در محدثین ایشان مثل فضل و
 مہلبی ابواب و فصول و رسال مفروضہ در ثبوت آن تصنیف کردہ و علم
 الہدے امامیہ مسح موزه را عین شریعت محمدی زیادت و نقصان
 دانستہ باشد و الحمد للہ کہ دلیلیکہ امام عظمیٰ بر اسے عدم جواز آن مرتب
 کردہ بودند بر ایشان منقلب شد و مسح موزه را ثابت گردانید **مصعب**
 عدو شود سبب خیر گردد و اینکہ گفتیم تسلیم این معنی بود کہ الدخام حدیث
 مرتضوی را بر آن محل گردند و درہ احتمال دیگر ما شدہ آفتاب تابان و باللفظ
 سبق کہ مقصود اشتراک دو چیز در صفت است خلیفہ چندان است و آن
 اینکہ کتاب خدا یعنی قرأت جو رأیت و نہ کہ در اثر حضرت پیغمبر
 نازل شدہ از حدیث خفین کہ از مسافر و مقیم تکلیف غسل بر جلین را ساقط می
 کرد و سبقت گرفت و مغیرہ کہ در اثباتش برویت خود استدلال می نماید
 از ترقی بہ تنزل می گراید و بعد از استقراء در تالیفات علمائے ماضی ضیاء
 مقدسے بر تقدیر صحت حدیث معلوم می شود کہ نزد ایشان قبل و قال با
 مجزہ در روایات نیامدہ ہمین قدر مردے گشته کہ جناب امیر کرم اللہ
 و جہہ فرمودند کہ ان الکتاب تہ سبق الخفین و منادے بر اسے آن گردانید
 و این حدیث را جاہلین خیار و آثار مومند مسح خفین دانستہ اند اکنون بر این
 معنی کہ تقریرش بجزل آوردم ظاہر کشت ظہور اکالا و جناب امیر کہ مناد
 گردانیدند بر اسے رفع تردد بعضی از اصحاب بود و الحمد للہ کہ بعد ازین
 سے بلیغ کہ امیر المؤمنین درین باب مبذول داشتند اختلاف و تردد و با
 نامہ چنانچہ از تصانیف امام محمد المنکلبین و دیگر ارکان ملت و دین از فقہا و مجتہدین

واضح میشود مگر ایضاً یعنی آن یقین و اطمینان و علم و حکم اما وحدت ثالث
 پس حالش در سابق آنچه معلوم نمکنان گشته براسی که تکریم مجتهدین کفایت
 میکند حاجتی بدان نیست که باز درین مقام مونس تخریب کشیده شود ولیکن
 اطراف همه امور آنکه مجتهدین درین وجه فایده گردند که تواتر مسح پا در مذہب
 ائمه اہل بیت باعتراف سیما ثابت است معلوم نیست که اقرار
 اہل حق را بتواتر مذکور از کدام دلیل ثابت فرموده اند سخن درین است که روایت
 از امام باقر و مسح رطلین به ثبوت پیوند تا بصحت و شهرت و تواتر چه
 رسد این ثبوت و لاف و کزاف را نهایتی نیست علت این همه
 و عاوسے لاطالکے ہمان جہل مرکب است و در کتب عجیبہ مجتہدین را با و
~~مشہور است~~ این ہم کوشش شناسند کہ حکما فرمودہ اند ع پاسے پیش آمدہ
 است و پس دیوار اول باید شش اثبات رسانیدن کہ جمع اہل بیت
 مسح پاچی کردند و فتوے بران میدادند باز اثبات استفاضہ و شهرت
 این امر قصد کنند باز متوجہ اثبات تواتر شوند و ہر گاہ این ہمہ در مذہب
 شیعہ بہ ثبوت رسد نگاہ متوجہ کردند بسوے اثبات مسح پا پر و آیت
 علمائے اہل سنت از بعض ائمہ بدسے چه جاے اجماع فضل اعن شہرت
 فکیف تواتر والابر زبان ہر یکی از صغیر و کبیر جارے خواہد شد
 توکا رزمین رانکو ساختی کہ با آسمان نیزیر و اختی اما وحدت رابع
 پس ہر چند خور و امعان بکار میرد و ربطان با ما بہ الشراعی پیدا نمی شود و ایامناط
 اثبات غسل رطلین بر قیاس بود تا مجتہد فانی و زمانہ چین گفتند خود متن
 ہمین کتاب یعنی سیف ماسح اول دلیل بران است کہ اہل حق بکتاب
 و سنت و آثار اہل بیت کرام و اخبار اصحاب سرور انام صلی اللہ علیہ وسلم

در طبقه تابعین و تبع تابعین بلکه طبقات متاخرین پس میرانم که بعد تسلیم صحت نقل هم کجا مطلوب
 ایشان که تشیع ایمنه است از نسبت انکار قیاس ثابت می شود چه جائے آنکه مسح یا اجماعی اہمیت است
 الغرض نہ انکار حجیت قیاس دلیل تشیع است و نہ اقرار ان دلیل قیاس چہ اکابر امامیہ کہ بصاحب الزمان
 خصوصیات زاید الوصف داشتند مثل ابو علی اسکافی مشہور بابن جنید کہ مذہبش حجیت قیاس است
 چنانچہ نجاشے بعد از تعظیم و توقیرش ہم اقرار بدان کرده و گفته سمعت شیوخنا الثقات یقولون
 عندئذ کان یقول بالقیاس و خود امام اصولیہ یعنی شیخ جلی مسائلیکہ از قیاس بر آوردہ نمودہ
 آن در منہجی الکلام بر شمرده ام القصبہ بعد از ثبوت و صحت عبارت منہاج زینہار و لاسلے
 بر مدعا ندارد و چه جائے احتمال تحریف و فریب و کیدت اولین و آخرین کہ در
 مدارس بکین سے نوشتند و صد ہا کتاب در فنون دینیہ در لباس تقیہ تالیف
~~کندند و کتابے باشد کہ شرحی یا حاشیہ بر آن نہ نوشتند یا در پے قمر و~~
 زیادت نکند چنانچہ از غیر سہماک طوسی و منہج المقال و خلاصہ و تلخیص و مانند آن
 روشن است و نجاشے کہ براہ احتیاط میرود آخر این گونه امور بزبانش ہم
 نے اختیار جاری میشود از کلامش پیدا است انچہ علامے مادی کشف تیسعات قوم
 نوشتہ بودند کہ سماعی تاریخ کبیر محمد بن جریر را بر حالش باقی نگذاشته و العجب کہ مخاطب فہیم بر بندہ تشیع کرد
 کہ شافی رامعین کردم و مجتہدین را زیر زبان گرفت کہ منہاج نام بسیارے از کتب فقہیہ و اصولیہ
 و پیشتری از معرکہ و برنجی از شیعیہ بر بعضے ازین کتابہا شروع و حواشی تالیف نمودہ اند و معلوم
 نیت کہ مخاطب معدوم النظر قانون سابق را بر استدلال مجتہدین منطبق سے یا بدیانتہ کہ در استدلال
 چنین حدیث سے باید واجباتا اگر بکلام عالمی احتجاج سے کنند باید کہ او متفرد نہ باشد والا نقص مخصوص
 باو خواهد بود انتہی محصلہ معارضات عبارت منہاج در ہر کتاب اصول و فقہ موجود است و از
 صدر منہجی الکلام خواہی یافت پس کلمات علامے خود را ندیدن یا استنادشان را عمدا فراموش
 ساختن و قانون مذکور را نہ اختن جز اعتراف بر چیز سے معمول نتواند شد اما وجد خامس بر

اثبات صحرا مجتہدین پس از ہمہ شگرت و جز بقید چند از اہل غوایت و برنے از اہل وقاحت چہ
 دیگر نیت و تقلید ہم با مرے است کہ تکذیبش خود از تصانیف علامہ مذکور سیم از شرح مقاصد کہ مشہور
 و مشارق و مغارب است ثابت آنحضرت حاشا کہ علامہ موصوف طالبہ رخصہ را از اشباع و اتباع
 جناب مرتضوی و ذریت ظاہرہ ایشان دانستہ باشد تا این قیاس را ترتیب دہند از جہاں امور
 در کذب این نقل بکار آید و اہل دانش و ہمیشہ را اطمینان نام افزاید آنکہ علامہ مدوح و محبت
 امامت از کتاب مسطور بر ریشہا کے سوہوم اکابر قوم خندہ سے زند و بنقل آثار و اخبار ثابت میکنند
 کہ شمارہ و شمارہ واقف کذب و افتراست و در ہیچ فرقہ کذب و افترا شیوع ندارد چنانچہ در مقدمہ
 ایشان و ایضاً از تصریحات علامہ مسطور است کہ پیشوایان مدافض مثل مشام بن الحکم و ناصر بن
 آواز زنادقہ و محمد بن بدعی نفس جلی بر خلافت امیر المومنین ہر چہ خواستہ اند احداث نمودہ
 دہر کہ آمد بر آن مزید کرد ایضاً بعد ذکر مرعوم مستحدث نشان در باب افتراض طاعت ائمہ اثنا عشر
 و اگر گاہے بر این خیال بصمت و گاہے با فضیلت دست زرتد میفرمایند آنچه بر آن دلالت
 کہ ازین اعتقادات و مزعومات در قرون سابقہ رفضہ نیز خبر ہے و ازین متبذعات و محدثات
 در سابقین ایشان اثر ہے بود و خود ذریت مرتضوی در ہیچ وقتہ از اوقات باین تہرات
 لب نکیشودہ اند طرفہ آنکہ حضرت زید شہید دعوی امامت و خروج فرماید و اورا درین باب
 اعتقاد ہے نباشد و حال آنکہ این امر در ماہ اولی واقع شد و بعد از ہفتصد سال ہر یک
 از ردافض این امور بہ تواتر فرار شد کہ ائمہ فقط اثنا عشر اندان ہذا شے عجاب و ایضاً
 از افادات علامہ موصوف در شرح مقاصد است جاگیکہ تبعصبات یارودہ و تعسفات فاسدہ
 رفضہ اشارہ فرمودہ و نام ناصر با طویل و تابع عزازیل یعنی بنجم طوسی برودہ میفرماید و بجا ہائے
 دیگر ہم بر زبان قلم تفویض سے نماید کہ از ائمہ اہلبیت خیر تعظیم و توفیر خلفائے راشدین
 و اصحاب سید المرسلین چہرے دیگر منقول نیست و قوم ردافض مخالفت شان اختیار کردہ

سب و بقره و کر مطاعن آغاز نهاده اند الی غیر ذلک من التصریحات التي تدل علی ان فیه الطایفه
 اتباع البشایین و زراره و شیطان الطاق و ما هم فی الاخره من خلاق بعد ازین امور که باحال
 و ایاز حرفه چند از کتاب علامه تفازاتے بگوشت رسانیدم و برائے مطالعه بخدمت سامعین
 و ناظرین گذرانیدم چگونه عقل رزین تجویز تواند کرد که طایفه مذکور چیرے خواهر گفت که ماده
 قیاس مقفداول من قاس یعنی مجتهد فانی و زمانی در سیف ماسح تواند بود و نتیجه مطلوب تواند
 داد الا قبل ازین گذشت که جناب مجتهد فانی با وصف دعوی همه دانی و فرزند ان شان
 مدعی ان ترانی اند فیات ادهیان قاضی ابن خلکان چه نقل کردند و چه گفتند عبارات علماء
 فهمیدن هم کاره شرک و امره بس عظیم و بزرگ است و کسانیکه از هر تا پر فرق نتوانند
~~که کلمات علماء را کما یبسی توانند فهمید مصرعه این خیال است و محال است~~
 و جنون و بر علماء محتجب نیست که تفاسیر میانه دو کلام متصور نمیشود مگر در صورتیکه مساوی
 باشند این نقل که مجتهدین به تقلید از اهل مذہب خویش تحصیل کردند با مضامین مذکوره
 شرح مقاصد معارضه نتوانند کرد و الغرض در بیچ کتابه از کتب اہلسنت نخواهی یافت
 که گفته باشند که روافض بر مذہب مرتضوی و ذریت مقدسه انجناب اند و بر فرض
 محال بالیقین باید دانست که گوینده در پرده تفاق مشواری و در کین مترصد خو نخواهی
 بود و المنته اللہ تالی که از کتب سلف تا خلف مانند آفتاب روشن است که اہل حق در
 محبت و رفاقت ائمه ہدی بغیض باطنی و ظاہری بلباس تسنن و وفاق بدرجہ قصوی
 رسیده اند و از افادات ائمه نسخہ جامع کرده اند اگر بکتب اہل حق رجوع نکند بارے
 نجاست و کثیف و فہرست طوسی و تذکرہ و منہج و تحف و غیره بمطالعہ آرند تا دریابند کہ
 ہزاران حدیث ائمه نزد محدثین با مجموع بود درین مقام عبارت بدر با فرجیے از لواحق
 کہ در فارسی است ثنہاے نگارم کہ ائمه سند حدیث را بر سونخذ و متصل نمی سازند

گو آنکه گفته در مجلس ایشان حاضر باشد با رأی سخن باشد چون بسیاری از علمای ایشانی در مجالس حاضر میشده روایت میکردند
 ازان جمله مالک بن انس که یکی از علمای چهار مذہب است کتابی علیحدہ تصنیف نموده است در اخباریکه از صادق ^{رضی اللہ عنہ} ۳۳
 و علمای از روایت کرده اند آن کتاب را صدوق از اخبار او روایت نموده است در المله و غیره و حال
 مقتدایان طائفه از شیطان و هر دو هشام و زراره و امثالشان که در لباس نفاق بودند
 بدلائل کتب امامیه خود معلوم است که ائمه در تکفیر و تضلیل و طرد و ابعادشان و حقیقتنا
 مرعی نگذاشتند پس اخادات ائمه متفرق هم نزد خودنداشتند تا جمع و تلفیق چه رسد
 مع ذلک تفسیح قدام امامیه در کتب ما زیاده تر مروی است که حرفی ازان این است
 که اهل نفاق کما به اوراثات خود نهاده بطور و یعت گذاشتند و مردم بعد از وفات
 شان آنرا دیده مختلف شدند و منافقین شهرت دادند که مذہب ائمه همین بود و با
 اهل سنت پرده داری میکردند و اهل خرد بعد از دیدن این عجاله که مشتمل بر نمونه مکاتیب
 قوم است یقین باین امور میکنند و بنده بعد از تتبع اصول قدیمه شیعہ شواهد آن نیز
 بدست آورده ام اگر مجتهدین و مقلدین ایشان اراده همزبانی درین مباحث
 یابنده نمایند مطابق فهم و دانش ایشان ازین جنس هم بسیار از امور خواهیم
 نگاشت که بدین و شنیدیش ماتم و سگوار سے رخصه تا ارتفاع جلاباب از غیب
 کرمی روز بروز افزون شود و پس ہذا مقام ذکرہ و گر کسی از اہلبیت گفته کہ
 فلائی از رخصه احادیث ائمه جمع کرده اینہم بضمیمہ آن نوشتہ کہ داد افترارادہ و اکابر
 شیعہ ہم اقرار دارند یا ونداری کہ ائمه عظام شیعہ در بارہ نسخہ سلیم کہ افضل از جمع
 کتب حدیث بود کافی فتن الجار سے اعتقاد کردند کہ کتاب مذکور را موضوع و مفترا
 نوشتند و از عماد مجتہد عالمی خود پیدا است کہ بعضی از عادلین و منصفین را
 اعتقاد این معنی بود کہ سلیم اسکے بی مسما است کہ علمائے امامیہ آنرا مصلحتہ
 وضع ساختند و عدل و انصاف قائلین خود از کتب مطبوع مجتہد عالمی پیدا ^{است}

فان شئت التفصیل فاجع الی کتابی از ازالۃ الغین عن بصارة العین فرق دیگر آنکه چون تحقیق رویا یعنی از آن
 بسبب وقوع سواخ و خرفشار و فضول مشکلات و شوار افتاد و کار بسبب اتفاق منافقین بصوبت کشید و در
 اثبات اصول و فروع احادیث نبوی را که بواسطه اصحاب کرام و اہلبیت عظام رسیده بود محمد بن اہل حق یقین
 زیادہ ترجیح کردہ شہرت دادند و این قدر یقینی است کہ ائمہ تابع جہاد خود بودند و عداوت با صحابہ نہ داشتند و مردان
 عبد اللہ این سبب از احادیث پیغمبر خدا اشخاص نموده لاجہ و زمانہ را واسطہ فیض اہل بیت داشتند و حیران مہر ضلالت گشتند
 اینست حال اول دلیل محمد بن تا بولہ دیگر چه رسد و ازینجا و تمام جمیع عبادات نامیدہ چنانکہ حکایت مناظرہ با غیر
 مرزا کاظم علی صاحب بیان کردم مانند مال و سیف با سیف غامض شد اکنون بعضی از امور را ضروری
 اولی اس میدانم کی آنکہ از جواب این رسالہ زودتر خارج شوند تا رفع اندکی ندامت متصور شود
 دوم آنکہ شہ انصاف را مری و در دنیا حقیقہ تعرض لفظ نیت و اصلاح آن بلفظ منوب لہ ما باشد و معتقدین
 بعد از فقہائے سنین و شہور مثل اطفال شعب و شور را و نیز سازند چهارم آنکہ من بقومیم پاریں خود
 نمیشوم در بہر محبت انکار افکار خود را بہر ہفت کردہ در جملہ بیان نشانند نہ چنانکہ در گلستان بیل شیراز
 مذکور است و اظہارش از ادب دور پنجم آنکہ بہر جا زمین سابی از فہم عبارت کمترین قاصر باشد چنانچہ
 درین اوراق ہم اتفاق افتاد حجاب عار را برداشتن بی تکلف بواسطہ مکاتیب از بہر
 پیرسند و مقام عار و ننگ ہم نیت چہ آقائی ایشان لا نور الدین حسین از تلمیذان
 فقیر بود بکریائے الہی از توجہ در ریخ نخواہم کرد کہ بعد از آنکہ اہل تشیع مکاتیب را دیدند
 خاک برسہ خود ریختند و گریبان را در ماتم قعدان قطانت ایشان چاک کردند و ہم
 شان کسر شان احقر باشند و نغمہ ہذہ الحال بذكر اللہ تعالیٰ فنقول الحمد للہ الذی انعم علینا
 و بدی و الصلوٰۃ علی عبادہ الذین اصطفیٰ خصوصاً علی سید ساداتنا خیر الورث و علی
 مصابیح الدنیا و اصحابہ من تابع الہی الحمد للہ کہ مقدمہ اول از استیعاب الکام متضمن تصنیف
 حضرت و الدر حوم انار اللہ بر ہانہ و نقل بالمخناست میزانہ سے بالذات ہذا الحاتم علی من اخرج

من اهل البیت فاطمه با تمام رسید و بوجه اشتغال جوابها استقصا تردیدش به پایان هر چند که
 بفرغات و مضامین صاحب استقصا لایق تردید نبود چرا که خود استقصا در اثبات مثبت کلام
 وقوع پذیرفته مذکور جواب آن چنانچه از مطالعه و ادبیه هم مخفی و محجب نماند اگرچه حضرت شعیب را
 بفرمان و ادب لادغان علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه هیچ یک از حواس مذکور
 نمانده اگر کسی ازین فرقه چشم بصیرت داشته باشد بیند که اول بسم الله کلام او که در تحریف
 و آن شریف انما ده جنین می سرآید که بعد ظهور امام علیه السلام قرآن خوانده شود چنانکه نازل
 گشته پس صاحب استقصا با ثبات رسانیده که فی زمانه قرآن مجید خوانده نمی شود چنانکه نازل
 شده بود و آن قرآن نازل شده امام مهدی علیه السلام پیش خود محفوظ دارند تا ظهور خود کنند
 برناظرین استقصا ثبات مثبت کلام را استقصا الامام چه مالک منتظره باقی مانده پس
 بیست مدعی صاحب استقصا است و استقامت است و استقامت است و استقامت است و استقامت است
 نازل شده پندارند و پیام عثمانی می گویند و عمل بر این قرآن محرف ندارند مثبت مدعا
 عن کلام صاحب الاستقصا و کان استقصا الامام فی اثبات مثبت کلام و الحمد لله علی
 ذالک اللهم فواتنا اللهم

افسوس صد شوس منه زان کتاب استقامت و ادبیه ما محمد شکره در فرقه من اهل البیت فاطمه
 زیر طبع بود که حضرت کلد و کعبه و المد ناجدم سولانا ابوالاسلام سولانا محمد حق بی حد استقامت
 در این دارنا پادار بجانب دارالقرآن دولت فرمودند انما الله و انما الله راجع و من تاگز
 این خادم العلماء پیران محمد سلیمان نیره رئیس المتکلمین سولانا سولوسی سید محمد المولی
 به تکمیل ابزایا قیبه پرداخته و وسعت متصل سنات و ذریه و فضیلت ساخته
 ابراهیم قتل منی سخی تکمیل ذالک کتاب لارسیب فیہ بدنه للتاثرین الیهین انعت
 بجم غزواته و علیهم و الا انما لین

١
جاء الحق وزيه الباطل

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب مصنفه قدوة العلماء بعبارة الفاضل المصنف المصنف

استيعاب الكلام
والتنظير في الكلام
في التنزيه مقتضاها
والتصديق في الكلام

محمد المفسرين . نوري ابو الاسلام محمد اسحاق ابراهيم الله تعالى طاب له وادارته

بطن مكة السلام واقع افضل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه و
 اترجاه و علماء الامم و صلواتها اجمعين الى يوم الدين اما بعد كثر من خليفه نبي في سيرة
 ابوالاسلام محمد اسحاق ابن شيخ الاسلام قدوة العلماء زبدة الفضلاء حامي ملت خير البشر
 مجد و مائة ثلث عشر اسواه المفسرين عمدة المحدثين حيدر المتكلمين صفير المنصوفين اوقف
 اسرار خفي و بلي مولانا مولوي حاجي حافظ محمد حيدر العلي انار الله تعالى برهانه و نقل بالحسنة
 ميزانه و قدس سره كه در سنه ۱۲۰۰ سال يكهزار و دو صد و چار در بلده فيض آباد متولد شد
 كما يدل عليه تاريخ ولادته و هو كلمة چراغ و در سال يكهزار و دو صد و نود و نه هجری نبوی
 على صاحبها الف الف صلاة را كتيه و ثناء و تحية و فات یافتند در حيدر آباد و كن و بنده
 تاريخ و فات شريف آه قد اطفی چراغ الدين در كلمات چراغ الدين بر آوردم اگر چه باعتبار عمره
 در آن ستمی باشد و مولانا متشی محمد صدیق صاحب صدیق یار جنگ مدظلله در گفت حيدر
 در سن ۱۲۴۴ و بنده ناده مولوي طهیر الاسلام محمد داود و در حيدر علي الى الخلد برآورد

پس گویا تمام صدی سیزدهم را فرا گرفته اند و درین صدی قلوب اهل تشیع از حد گذشت
 بسبب ضعف سلطنت و بی و غلبه حکام لکن تو که همه تشیع بودند و تمام ملک آورده از اهل سنت
 بر بود که کسی نام شیعیان نمیدانست بسبب سلطنت شیخ الدوله و اولاد او تمامی ملک شیخ
 لرید بنو شام را و چا پوسی و کاسه لیبی ایسان و ازینجا است که در مناظره بعضی شیعیان
 تقم که زینهار بطرف مقولات مجتهد جاسسی گوشش نه نمند که او از کسانست که دین را
 بدنیافتند و خفته اند و شقاوت اخروی اند و خسته زیرا که بزرگان او همه شیعیان بودند
 بنو شام شیعیان برای تحصیل بهزار دنیا مذہب ابای خود گذاشتند و خود را
 لمجای و ماوای شیعیان ساخته است گفتند که ما از شیعیان ایمان هستیم نه از شیعیان
 هندوستان گفتیم که شیعیان ایران نیز مثل شیعیان لکن تو هستند که در آن ملک نیز
 نامی از شیعیان نبود و همه با اهل سنت بودند و ما همه اسمعیل شاه مذہب تشیع
 اختیار کرده اند کما هو متواتر فی التواریخ و السیر و بعد ذلک و جدت نه المضمون فی
 کتاب عمدة التحقیق فی بشائر الالصدیق تالیف شیخ ابراهیم بن عابر العبدی ^{المالکی}
 زینجا معروفه للصواعق محرقة پس شیعیان شخیر شدند و گریه میکردند و بعضی از ایشان
 گفت که تحقیق دین مشکل است چرا درین ابواب بحث باید کرد گفتیم آری همین
 میگویم که تحقیق دین مشکل است و آن کدام تحقیق است که بران مذہب بزرگان
 خود که اهل سنت بودند گذاشتند گریه ایشان زیاد تر شد گفتیم که روند
 یازدهم ربیع الثانی در خانه جاسسی مادران و خواهران او فاطمه حضرت پیران پیر
 میکردند و مجتهد از خانه بیرون میرفت که میاد ابر باد شاه خیر دهند که مجتهد فاطمه
 تشیع میکنند اتفاقا معتدله نیز همین علت از خانه خود برآمده بخانه مجتهد رسید و
 مجتهد خود بدین بلا از خانه بدرفته بود در دیوار خانه نشست بانظار رفت دوم او
 پیرانی خوانی آورده به جوانی داد که تقسیم کشی در افضیای را خیر دارند بی که از نیاز

حضرت شیخ است و در اول مذکور را اخذ گرفت و در انت که در بلای که من در
 بدستم جناب قبله و کعبه نیز در همان مرض مبتلا هستند این است حال
 بزرگان نشان آخر ما در جافستی و وصیت کرده که فلانی بر جنازه نیاید نغز یا نشد
 ازین حقوق و عادت او تعالی است نه چنین است که چون فرقه از فرق باطله غلو
 کند شخصی را برای استیصال مسالط میفرماید حضرت محمد روح را مسالط فرمود و خانج
 از ایشان مناظرات شایان مناخبات نمایان بعمل آمد کتابی علی و کتب فصله
 شریف که نسبت جلد طوال در و این فرقه نوشته اند و مذہب ایشان
 مثل تائید فرموده که هر کس از عقائد مطاع گشته و واقف شده بیزدی میکند
 و برای نماید بلکه خود شیعیان ازین مذہب برای مندرمانندانی که چون مجلس
 اول از کتاب مجالس الکلام که بنده ترتیب داده ام ملاحظه فرمودند و در آن
 دیدند که روزه از غلام نمی رود و عنقریب خواهم نوشت که روزه از نوشیدن
 آب و غیره و در آن مجلس پیشکش بود و یکی از ایشان گفت که کدام کتاب ما
 نوشته که از جماع امر دان روزه شیعیان نمی رود گفت تمام نامی فقیر ایشان
 بر این شهر ایل و مشهور بود او را اگر سخن همین است که تو سخن فقیر اتجانم
 نه مذہب و روزه منحصر در بر غلام نمی مندرمودی چه از غلام و طبعی در بر مراد گرفته
 خواه در زبان باشند و خواه در بعد القصد حضرت والد ما بعد از رضی الله عنه و در
 عهد این صبی ما پیدا شد که در تجدید بین آنچه میباید بکار برده اند واضح و لایح است
 و شیعیان از اقامت صلوات و انهای زکوة و صیام و حج و عبادت چه توان
 گفتند در آن که حضرت ایشان مانتظرون مجید بودند و دو پاس برای تلاوت
 چندین بار پس اگر خودم و حلق کنم که بر روز ختمی می مندرمودند طانت نشد با هم
 نفس من در آن بار با یکفتم که حضرت ایشان را چنانچه و ختمی دنیا حاصل است که

رانده ام که گاهی چا پوسی کسی از امراد بادشاهان بعمل نیاورده اندند اسب را که
 با مختار الملک مرحوم چه مناظره با که نگفته اند روزی از ایشان پرسیدند که هیچ
 میدانی که سبب مناظرات فریقین چیست فرمودند که نفسانیه می نپندارم و یانی آنچه
 جناب فرمایند صحیح خواهد بود فرمودند که تمامی مقدمات بحوله و توفیق فیصل شدند
 سنیان غالب آمدند اکنود مسئله از مسائل گفتگو با دارند که خوبی و بدتری او
 اطفال نیز میدانند آنرا اینگونه بیان میفرمایند که ظاهراً مثل باطن ایشان یکی است
 و شعیان میگویند که ظاهر ایشان دیگر است و باطن ایشان دیگر لغو و بالبدن بذا
 عجز و الهجر و بی ثمر و ایکونت و لاجول میخواند الغرض ذات شریف ایشان آید بود
 از آیات الهی و معجزه بود از معجزات رساله پناهی گاهی نمازها از اول وقت تجاوز
 نفرموده بود و بجای لم یزل و لایزال که سوای دو روز آخر که در آن روز با مرض و
 غفلت تاری ایضا در مرض فوت نبوده فوت نه شده و بجای لم یزل و لایزال که روز
 از روزه پاسه رمضان و صائمه نموده اند البته اگر روزی دیگر در مرض منقضی میشد
 روزه فوت میشد همین که ماه هلال رمضان دیده شود بداعی اجل لبیک فرمودند
 بسد استقامت که دست بانی خود در دست خود قبله نموده برابر حید شریف نهادند روز
 اول از روز وفات کسی را دیدند که شروع از بسیار میکنند اعتراض کردند و منع
 فرمودند که ابتدا به بسیار نباید سکندر پیششاه نیز بارت آمد و در اثنا تقریر که مرد پرگویی
 بود پرسیدند خوب میدانی که از افعال نزدیک پلید است و این شنوی را
 آخرین فتاوی با پد گفتند که بعد از آن کسی خیر کسی نه پرسیدند روزی عبارتی بطریق
 رفته نویسانند که از حد تجاوز امسکم شد و با خبر شوم و در قرآن مجید نماز و از
 قرآن مجید و این مستند بودند موجب اکتفا اهل البصائر بود که ناظران را حضرت
 بر حضرت بود و در دوم انتقال مشهور بودند در ایام مرض در تالیفات مصروف بودند

میفرمودند نمیندیده میخوانند و می نوشتند آخری آنچه نوشته اند جواب اعتراض مجتهد
 است که فلان گفت که من دیدم با حضرت زنی و مردی را که عقب حضرت م
 در نماز بود و از آن سابق حضرت علوی بر حضرت صدیق در اسلام ثابت
 نمود و صاحب آن نوشته اند در همان کرده کما هو مستور فی نقض الرماح و بعد از این
 چیزی نه نوشتند و وصیت فرمودند که مرا از رافضیان نگاهدارید که مبادا در کین
 باشند و کفن از پارچه انگلیزی نباشد و از نجاسات اگر چیزی بمن رسیده
 بقیامت باز پرس خواهم نمود در عمر خود کسی را ندیده ام که از نجاسات خنان
 مجتهد بوده باشد رحمة الله علیه بستی جلد در رد و انقض و بستی و بهفت
 جلد در تفسیر قرآن مجید و جلدی در مناسک حج نوشته اند و صاحب کشف
 و کرامات بودند و عجیب الدعوات نیز از آنچه این مسکین می نویسند از تائید
 حضرت ایشان است روزی در جواب مسئله از مسائل خلافیه فکری میگویم
 و بخمال نمی آمد در خواب می بینم که بصورت خوب و لباس مرغوب روبروی
 من ایستاده میفرماند که روانه حال من پرداز چون پدار شدم متفکر بودم و
 آن مرد در گذشته تار و ایستاد اولاد حضرت صدیق بمطالعه آوردم و اشکال حل
 شد که ایشان حال المومنین است و اولاد صدیق را بدان ترجیح دادم که صدیقی هستیم
 و این اسوه کفایه مولانا شیخ محمد حسن ابن مولانا شیخ عبد القادر بن شیخ محمد ذاکر
 محض الله اعلم اجمعین عرضه میداد که چون کتاب مستطاب غشی الکلام مطبوع و منتشر گردید
 و بلا حمله ابل شیخ رسید فکر جواب کردند و با هم مشاوره و گفتگوش بعمل آوردند و شامی
 ایشان را تیر دلا چارشتند و هجوم و نزع پر خان و الا نشان یعنی سبحان علیجان نمودند
 که اولاً بهشت این که هر شد می و آخر اثن بعجز میدی ضرور است جواب نوشتن با
 از مذہب خود و شیخ شستن و مذہب شستن اختیار کردی و او درین امر فکرنا

نمودند تدبیر با کرد و خطوط و نوامیر با جناب مشکال و کشمیر نوشت و حضرت مصنف
 هر روز تقاضای شدید شرح نمودند که کتاب بلا حفظ آوردی آخر از رو قبول
 چه اندیشیدی و او قفل سگوت بر لب کرده و خاموشی گزیده بهوت دانشسته در
 بر روی مردمان بسته بچشم ضرورت گاه گاه حضرت والد نزد او برای زیارت
 عادت تشریف می بردند روزی فرمود که در حقیقت دین و مذهب تشیع کسی
 را کلامی چگونه باشد که مذہب ایشان همین است که حضرت مرتضوی با حضرت
 نبوی مساوات دارد بمصداق حدیث و یک دمی و لیک لحمی حضرت والد
 پرسیدند که آیا این امر محمول بر حقیقت است یا مجاز گفت مجاز را چه مداخلت
 زیرا که بهمین دلیل و بر نفس رسول میخواهند پس ارشاد شد که اگر این روایت
 محمول بر حقیقت است پس نکاح حضرت سیده با جناب علوی چگونه منع گردید
 متخیر شد و اهل مجلس بقاه قاه می خندیدند روزی جناب مصنف اعلی الله
 مقامه حسب عادت رسیدند و مجلس از اهل علم و فضل پر بود گفت جناب
 مولانا فسوس است که با وجود این علم قرابت و فهم و شجاعت حضرت علوی
 با حضرت نبوی حضرت علوی را موخر می سازند من مودالته علم مرتضوی
 علمیت که علوم پیغمبران در جنب آن بسیج است اگر شعبان برای پیغمبر
 حضرت تاسف می خوردند بهتر و اولی بودی باید که از علم ایشان بختی و کلامی نکنند
 بیو بنیای کار میشود تا بخلافه خلفا چه رسد مردمان در خنده آمدند گره برابر دیو گفت
 که این چه حرفست فرمودند که علیکه نبایر روایات شیخ حضرت علوی را میسر شده
 جناب مصطفوی به پاشنگ آن رسیده ندانی حضرت علوی در شکم مادر
 تلاوت قرآن مجید میفرمود و بچرو ولادت در کنار حضرت تمام قرآن تلاوت
 نمود وی صلی الله علیه و آله و اهل سال اقربا بنوا نیت تلاوت کردن که بصد

جد و جد جبرئیل سرایتید به شواری تمام تمام مندرموده حضرت مرتضوی اوستاد
 جبرئیل استند این استاد اوستاد وی صلی الله علیه وسلم شد در پنج سوالی جواب
 طلب و تقریری موجب طرب است که آن حضرت در روز ولادت جناب
 امیر از جناب امیر تمامی مستر آن مجید شنیدند و چنان از صفحہ خاطر محو و مسمی
 فرمودند که حدیثی از آن بدیع طالع مانند پس کسیکه سوره و مستولی باشد
 لیاقت رسالت دارد و یا ندارد و بنوا تو جرد الاحول و لا قوه الا باللہ العلی العظیم
 انصاف فرما که شایان نبوت کدام کس از ایشان باشد حضرت مصطفوی
 یا که حضرت مرتضوی اما شجاعت پس آنهم هزار هزار مرتبه از وی صلی الله
 نماند است که وی کی در خیبر را مقلوع ساخت و کی عمره بد دور انداخت
 پس بنابر شجاعت نیز جناب امیر شایان نبوت باشند حضرت ختمی رسالت
 و از پنجاست که عقیده قلبی شعیان همین است که جبرئیل را در تبلیغ رسالت
 اشتباهی رود و اگر با قرار آن لب نکشاید لیکن حکم کل آثار نیز شیخ با فیه از هر
 عقیده ایشان پیدا و از هر کتبه ایشان بپوید است پس چه اشعر مشهور
 در پنج خوانم که جبرئیل جو آمد ز بر خالق همچون با در پیش محمد شد و مقصود علی بود
 شخصی مشهور با اسم میر صاحب که از رفقای رجب علیه صاحب باوری عیسانی است
 از من نفث شد که از شما معینی داشتیم مگر از امروز که نام مولوی حامد حسین صاحب
 بی قبلیه و حضرت بر زبان جاری نمودی رنجیده شدم و من گاهی نام دار شمایند
 این کلمات بر زبان نمی رانم گفتم شما در مجلس با چنین میفرمایید و در خانه
 نام مبارک نشان بی ترا برده باشد بد و نبد مسکین در خلوت و خلوة یکی هستیم
 چنانچه در خلوة مولوی حامد حسین صاحب میگویم در خلوة نیز همین را و می پویم
 تشریفه شد و گفت من بالو بیت حضرت علوی قابل هستیم من مرزا علی و اکثر

لواط فیروز حسن خان مدرسی گفتیم راست بگو که غالباً این از مولوی حامد حسین
 صاحب فرنگشاهی شمرنده شد و جوابی نداد مع غنیمت ان فاطمه کانت واسطه بین
 و بین الله فی لیلة المعراج و این مضامین در رساله بعد حمد که شعبان برای
 تعلیم اولاد خود مقرر کرده اند نیز خواهی یافت سخنی با دو اشستی و در همچو این مقام
 بیان کردنی است که وی صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج جناب امیر را
 در جای عظیم خردید مولوی عبد الرزاق صاحب لکنوی مد ظله العالی میفرمود که بانی
 از شعبان دوستی داشتیم و بحکم ضرورت و محبت نزد او میرشتم روزی در دیوانخانه
 او نشسته بودم از کتابخانه او کتابی بر آورده مطالعه میکردم دیدم که مینویسد جناب
 علوی شان الوهیت دارد چونکه یک جا ماده الوهیت و رسالت جمع نمی تواند شد
 تا چار جناب امیر عمده رسالت بوی صلی الله علیه و سلم بخشید نفوذ باشد هیچ ندان
 المذهب اما قرابت پس اگر معتبر شود سوای حضرت سیده کسی خلیفه نمی تواند شد
 و هو معتبر عند هم تنزول المصحف علیها لا علی غیرها من بعلمها و بینها همین سنان
 هر روز در هر مجلس عاجز میشد و بلوای از حد گذشته شعرا این سخن را خود تو مبداء
 بوده چون قزون گرد و تو اشش افزوده روزی حضرت والد ماجد پرسیدند که کتاب
 ما را دیده باشند آنچه نوشته ام که جناب سیده از زمره قادسین ابلتیت فرود
 شعبان خارج است چه جواب اندیشیده اند گفت هرگز ندیده ام و وجه ندیدن
 کتاب رو بروی شعبان خود بیان می کند مود که چون کتاب را می بینم وزیر
 های شیخ علی سه نقطه می یابم در غیظ و غضب می آیم و قوه سلیمه و حواس
 صحیحه ریخت میشوند و فهم و فراست و علم و گیاست همه بر باد می رود کتاب
 باز میگنارم و از جواب و مطالعه او محروم می مانم القصة من مود که هرگز ندیده ام
 ضرورت آن مقام بر آورده عنایت فرمائید چون دید متحیر گردید و بعد تقاضای شدید

در بلوای قوم رساله دو دورتی بران نوشته فرستاد و حضرت والد ماجد آن را
 بچهل جزو فرموده بدایه حاتم علی من اخرج اهل البیت فاطمه مسما ساخته
 بملاحظه آوردند بار آورده آنکه این کتاب باصل کتاب یعنی فتنی الکلام ملحق گردد
 بکلم کل امر مبرون باوقا تا هنوز این امر موصل بود و کتاب بسبب عدم طبع
 نامکمل است و در افتاد که این کتاب را مقدمه از کتاب خود که استغاب الکلام
 و استنصاف المرام فی تردید استقصاء الافحام و تصدیق فتنی الکلام است
 گردانم که شامل بر خوانند جلیله و حماس جمیده است و بملاحظه سامعین شایقین
 آرجح که گبرای شعبان در روان کتابش بجز در داده اند تا باین اطفال و بستان
 پیر رسیده و دعوی رو این کتاب است که در این کتاب است بلکه النسب همین بود که
 کتاب دایره ایست که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 پیوسته و پس این را نیز از کرامات حضرت ایشان باید دانست که بارها فرموده اند
 و در خطبه و ابیه نوشته اند که کتاب باصل ملحق گردد و قاضی چون سید رجب علی
 ارسطو جاه و روحی اند و علماء و شعای مشتاق مناظره شدند اولاً بکتابات و مین
 بجز بکتاب گفته شد و هرگز راضی نشد و از بجا رفته طرح جواب کتاب مستطابانه
 و تالیف اولین و آخرین جمع شدند و تشریح نمودند و مسلک اولی که مشتمل بقیق الزام
 است گذاشتند و مسلک ثانی را مقدم نمودند که مشتمل حاشیه زاید است نه در اصل
 کتاب مثل منبیه و تا چند ورق رسانیدند در چند سال مع کثرت معا و مین و انما حیرت
 نامقامی رسانید که حضرت مصنف اعتراض اولین و آخرین ایشان را که بر حسب
 توث قدسیه مولف تحفه اثنا عشریه کرده اند در حسد آدم بر جاه اهل بیت عظام فلع و
 جمع فرموده شکر او انالی باین آیه کریمه ادا فرموده که قطع دایره القوم الذین ظلموا و انعم
 الله رب العالمین بوجه چنان دایره قطع شد که مقطع این تالیف همین آیه است

و این تالیف چنان صورت انقطاع بهم رسانید که حرفی من بعد نوشته نشده
 و هنوز در آن کتاب که چهل سال گذشت حرفی بعد ازین مقطع نخواهی یافت
 و تمامی ایشان از معاویان و ناصران مثل سید رجب بلخان و اولاد معتمدی
 محمد قلینجان از اعجاز حسین و حامد حسین بلاک و نابود شدند و حرفی برین مقطع
 نیز وجودند و این امر از کرامات شیخ است و تقصیر این اجمال آنکه جناب علامه
 دهلوی اعلی الله مقامه در تحفه انوار عشریه میفرماید که عقیده شیعیان آن است که
 حضرت آدم از حسرت بسبب حسد بر آورده شد و شیعیان تخاشی فرمودند که هرگز عقیده
 مانیت و اگر بودی القبه است لال از کتابی بکتاب آوردی حضرت و الی بحوله
 و قوه سند این روایت از کتب معتبره بر آورده بملاحظه آوردند و من بعد فرمودند که علامه
 دهلوی همین قدر نوشته بود و بنده هیچمان میگویم که عقیده شیعیان همین است
 که تمامی انبیا از حسد با بلیت مملو و مشحون بودند و بسبب همین حسد در بلاها انداخته
 شدند چون بر حضرت یونس و لایه عرض نموده شد و انکار نمود بسبب حسد و
 لغمه ماهی حکم فالق کحوت و هو یلمم گردید دانست که این عذاب الهی است بسبب
 انکار حسد ایمان آورد و میگفت آمنت با بلیت الطمین الظاهرین لال از احوال
 سبحانه الی کننت من الظالمین تا ماهی بجایکه ملا را عذاب قارون را زمین زد
 میبردند رسید چون قارون آواز شنید از ملائکه درخواست که قدری توقف فرمایند
 تا برین آواز مطلع شوم چون توقف نموده حال پرسید حضرت یونس حکایت کرد
 درخواست که اسمای گرامی امیر تامی تعلیم نماید و از شعبه پاک کرده و ایمان بایمیه آورده شد
 شد القصة قصصا فیوچه مانا و مناسبین مقام افتاد که در جای و منافی افتاده میدانست
 که در حجره خود نشسته است ناگاه نابینای نیز از بانو دران منفاک افتاد و غیونی بانگ
 برزد که گیت که در خانه شرفیله پروانگی می در آید نابینا بحالت غیض و غضب طلبانچه برود

اور و کما ای مرو که این چاه است نه خانه و خرگاه افیونی گفت خوانگی بگیر و قندی پیار
 کا اصل چون نوشته با پنجار سپید میگویی که این نوده که نام است قصا گذاشته اند و در لودیان
 مطوع ساخته جواب چارخیز و پیش نیست و کلام لا طاکل بطویل لا حاصل نموده اند
 نیده راض و رافقا که اولاً مال و مالیه را ملحق سازم و از تطویل پریمیزم و آنچه ضروریست
 در جوابش نویسم و آنچه خان و الا نشان برین کتاب نوشته و حضرت مولف روان
 نموده اند با طهار آرم تازه اینک روزی شخصی از اهل سنت که خود را در چاپلوسی و کاسه لیبی
 روانی و عام اشراب کرده رو بروی رخصه بمن گفت که جواب غنئی الکلام از دست
 ضائع و شائع و مشهور و مشتهر شد چه کسی از شما بجاوش نمی سازد گفتم که تا امر و نشیند
 که شعبان از جواب کتاب مستطاب فارغ شدند نابدیدن و خواندن چه رسد خدا را ضروری
 یار که از بس مشتاق بستم الفرض و عده حتمی شد و آورد همین استقصا که شعبان صحیح
 شد تمام نوشته اند و بنام اولاد کتوبی بسته چون کشاوم دید که ابتداء او بسلاک
 ثانی کرده اند اما مسلاک ثانی پس تفصیلاتش برین عنوان است که پیشتر از زبان نقاش
 مشعین نه انما الله و ایام چنان قریح صحاح فقیر کرده بود که اصح الکتاب قبل بیاض
 عثمانی کافی ابو جعفر کلنی است که در صفحه پنجم و سی و سه از کتاب مستطاب
 غنئی الکلام از طبع ثالث در شهر میرنده واقع است و آخرین نوده و نو ما را این است
 است که فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین که در صفحه شصت و
 بیست است گفتم که جواب مسلاک اول کجا و این کتاب را در هشت صد و چند صفحه ختم
 کرده اند از آن پنجم و چند صفحه از اول و صد و صد و پنجاه و نه تا آخر غائب و ندانم است پس
 معلوم شد آنچه نوشته اند از چارخیز و پیش نیست چه دلاور است و زدی که کتب چراغ دارد
 جواب چارخیز را جواب تمام کتاب گوید و ندانم که موجب ریش خندی و نوشته نبیدی است
 در این را خوب دیده ام و پاریده ام و جوابها نوشته ام این است حال شعبان کاسه لیبی